

باسمه تعالی

- ۱.....روایت سوم
- ۱.....اشکال به حجیت روایت:
- ۲.....دلیل بر معتبر نبودن اعتقاد:
- ۳.....حجیت شهادت عملی:
- ۳.....درباره‌ی حجیت قطع و اطمینان:

موضوع: طهارت (مطهریت شمس/بررسی روایات دال بر اصل مطهریت شمس)

نکته: جهت سهولت در مطالعه، تمامی گروه‌ها ([[]]) از پرونده‌ی منتشر شده (PDF) حذف شده‌اند ولی برای روشن ماندن تفاوت متن اصلی - یعنی متن پیاده‌شده - با متن ویرایش شده، آنها را در فایل اصلی باقی گذاشته‌ایم.

روایت سوم:

اشکال به حجیت روایت:

بحث در حجیت یا عدم حجیت روایت ابی بکر حضرمی بود که موافقین مطهریت شمس به عنوان دلیل بر مدعای خود، از آن استفاده کرده‌اند. در این باره گفتیم که صرف اعتقاد اجلاء به وثاقت راوی، نمی‌تواند برای ما حجت باشد.

البته اگر این تکیه بر این که اجلاء از فلان شخص نقل حدیث کرده‌اند، ظهور داشته باشد بر شهادت آن اجلاء بر وثاقت آن شخص، این چنین تکیه و اعتمادی حجت است چرا که حجیت قول ثقه، مختص به شهادت قولی نمی‌باشد.

اما اگر تکیه کردن بر نقل اجلاء از فلان شخص، ظهور در شهادت اجلاء بر وثاقت آن فرد نداشته باشد، این کفایت نمی‌کند چرا که اعتقاد دیگران برای من حجت نمی‌باشد که دلیلش خواهد آمد.

مثلاً وقتی کسی اقتدا به شخصی می‌کند؛ اگر این عمل او شهادت بر عدالت امام جماعت باشد، این حجت است اگر در جایی باشد که اقتدای او شهادت عملی است؛ مثل اینکه این شخص نماز جماعت نمی‌خواند و اگر بخواند در این مسجد است که می‌خواند، این شهادت بر عدالت است؛ اما اگر نماز خواندنش پشت سر این فرد، کشف از اعتقاد او بر عدالت بکند، حجت نمی‌باشد؛ با این همه اما شق سوم هم است: مثلاً زید و عمرو با هم رفیق می‌باشند و زید به عمرو اقتدا می‌کند؛ از این اقتدا می‌فهمیم و اطمینان پیدا می‌کنیم بر حسن ظاهر عمرو، نه عدالت وی؛ پس اطمینان دارم به حسن ظاهر که حسن ظاهر، خودش اماره است بر عدالت.

دلیل بر معتبر نبودن اعتقاد:

اما چرا اعتقاد معتبر نمی باشد؟

در علم اصول، در بحث قطع گفته شده است که: رایج و معروف بین علمای ما این است که: قطع و اطمینان، حجت است. این نظریه پذیرفته شده و رایج است، اما حجیت قطع، ذاتی و حجیت اطمینان، جعلی است. اما حجیت -یعنی منجزیت و معذرت- این دو امر یعنی قطع و اطمینان، بر چه کسی حجت است؟

پاسخ این است که: اطمینان و قطع، فقط بر یک نفر حجت است و آن، خود مطمئن و قاطع است.

خیلی خوب من قطع دارم این آب نجس است و یا زید عادل است، این قطع من به درد کس دیگر نمی خورد. بله اگر خبر دادم بر عدالت زید، خبر من بر عدالت زید برای شما حجت است. البته اگر حسی باشد -و اگر هم شک بر حس داشتیم حمل بر حس می شود-. پس حجیت قطع و اطمینان، بر خود قاطع حجت است نه دیگران، اگر چه محذور عقلی نداشت که شارع نسبت به دیگران هم جعل حجیت می کرد اما در عین حال این کار را نکرده است.

خوب؛ حال اینکه معاریف، قطع به وثاقت سهل بن زیاد داشته اند ولی چه به درد من می خورد؟! بله اگر از قطع معاریف برای من قطع حاصل شود، در اینجا قطع من بر من حجت است و قطع کلینی نیز واسطه در ثبوت می باشد. مثل همان اعتقاد به حسن ظاهر که اماره بر عدالت بود، در اینجا هم قطع کلینی باعث و واسطه می شود که برای من نسبت به وثاقت سهل بن زیاد قطع حاصل شود.

این در فقه خیلی اثر دارد که ما این همه می گوئیم معاریف و اجلاء که قطع داشتند به وثاقت، اگر قطع معاریف و اجلاء، برای من افاده اطمینان کرد، این اطمینان من حجت است بر من. اگر هم شهادت عملی بر وثاقت بود، باز حجت است؛ اما اگر نه اطمینان آور بود و نه شهادت عملی بر وثاقت، دیگر قطع و حجت دیگران بر من حجت نمی باشد، زیرا مقدماتی که باعث شد اینها قطع بیاورند، مشخص نمی باشد و امکان دارد که آن مقدمات برای آنها قطع بیاورد ولی برای من نیارود.

البته ممکن است که سهل بن زیاد در عین حالی که ثقه نمی باشد، اما روایات او صحیح باشد. و صحت روایاتش با عدم وثاقت خودش منافاتی ندارد؛ پس اطمینان، چه به صحت روایت چه به وثاقت راوی باشد، اگر برای ما این اطمینان حادث شود، حجت است.

لذا ما نوعاً از احتیاطات فقیه می‌فهمیم که نظر فقیه چه می‌باشد؛ مثلاً می‌گویند که حلق لحيه حرام است احتیاطاً. خوب مشخص می‌شود که در نظر اینها حلق جایز است، چرا که اگر حرام بود که محذوری نبود که احتیاط کنند؛ یا در مورد لزوم اجازه در دختر باکره احتیاط کرده‌اند، این مشخص است که نظر اینها جواز ازدواج باکره بدون اجازه و عدم لزوم کسب اجازه است زیرا در صورت لزوم که دیگر محذوری ندارد، بلکه آنچه موافق احتیاط است، فتوا به حرمت است.

نکته‌ی دیگر این که: در علم اصول، همه حجج و امارات باید به قطع برگردند. حجیت اطمینان، ناظر به قطع است، لذا در حجیت اطمینان چنین است که: اگر من مطمئن باشم به حجیت اطمینان، این به درد نمی‌خورد و حجت نخواهد بود، چرا که دست می‌گذارم روی همان اطمینان بر حجیت اطمینان و به همین شکل، که اگر به قطع منتهی نشود، به تسلسل کشیده می‌شود، لذا حجیت همه حجج و امارات، نهایتاً باید به قطع برسد.

حجیت شهادت عملی:

لذا اگر اجلاء از امثال ابوبکر حضرمی یا عثمان بن عبدالله نقل حدیث کنند، این فایده‌ای ندارد، مگر نقل اجلاء از ایشان، شهادت عملی باشد یا از این نقل اجلاء، اطمینان به وثاقت یا اطمینان به صحت روایات یا اطمینان به حسن ظاهر اینها - یعنی امثال ابوبکر حضرمی - پیدا کنیم.

مثلاً ابراهیم بن هاشم قمی، روایات بسیار زیادی دارد در حالیکه به اندازه‌ی زراره و محمد بن مسلم، شهرتی بین اهل علم ندارد، اما حجم روایات او بسیار زیاد است و از نظر کثرت روایات، در بین راویان، اول است؛ و هفت هزار و خرده‌ای روایت نقل کرده و با نفر دوم فاصله‌اش زیاد است؛ اما یک توثیق هم ندارد؛ اما ما اطمینان داریم که او ثقة است زیرا همین که پسر وی که از اجلاء و علماء بوده است و از او نقل روایات کرده شهادت عملی بر وثاقت پدرش می‌باشد و در واقع، این، اطمینان به حسن ظاهر است، چرا که نمی‌شود شخص، از اعضای خانواده‌اش هم بتواند عدم عدالتش را مخفی کند.

همین جا به مناسبت گفته می‌شود که: خبر تقدیری، حجت نمی‌باشد؛ مثلاً زید، قطع به عدالت عمرو دارد اما خبر نداده است اما من مطمئن هستم که اگر بخواهد خبر بدهد از عدالت عمرو، حتماً خبر از وجود عدالت می‌دهد، این خبر تقدیری، حجت نمی‌باشد و دلیل ما بر عدم حجیتش هم، سیره است.

درباره‌ی حجیت قطع و اطمینان:

اما در مورد حجیت قطع و اطمینان؛ اگر به معنای این باشد که: آیا عقلاء به اینها عمل می کنند یا خیر؟ شکی نمی باشد که عقلاء عمل می کنند. این مسئله اشتباه شده است با مسئله احتجاج یعنی: آیا عبد به مولا و یا مولا به عبد، می توانند به قطع و اطمینان خودشان احتجاج کنند؟ گفتیم آن چیزی که مسلم است این است که: در باب عذر، عبد به مولا نمی تواند به قطع خودش احتجاج کند، مثلاً می گوید که: من قطع داشتم که مدرسه تعطیل است و به خاطر همین قطعش به مدرسه نیامده است و طرف هم می گوید که قطع تو به درد خودت می خورد.

اما یک بحث دیگر است و آن این که: قطع داشته باشد که امروز مدرسه باز است اما حجت دارد بر این که مدرسه تعطیل است، مثلاً دیروز ناظم را در مدرسه دیده است و ناظم گفته که فردا سه شنبه مدرسه تعطیل است و ما قطع داشتیم که ناظم اشتباه می کند، در این صورت آیا مدیر مدرسه می تواند به قطع من بر من احتجاج کند یا خیر؟ بلی، در اینجا هم شکی نمی باشد که غیبت من وجیه نمی باشد چرا که در سیره عقلاء، اماره بر غیر قاطع حجت می باشد نه بر قاطع.

اما یک صورت، محل اشکال است: اینکه برای من، نسبت به وجود و عدم تکلیف اماره ای نمی باشد اما قطع دارم به وجود تکلیف، در این صورت آیا آن تکلیف، بر گردن من آمده و مولا می تواند بر من احتجاج کند؟ ما معتقدیم: بلی؛ این قطع، منجز هست منتها در اینجا که ما می گوئیم منجز است، به خاطر این است که ما صرف احتمال را هم منجز می دانیم، نه اینکه این قطع، حجت است و منجز؛ اما در باب عذر اینطور نیست و اگر من خودم قطع به سقوط تکلیف داشته باشم فایده ای ندارد و حجت نمی باشد پس قطع به سقوط تکلیف، بدون وجود اماره بر آن، معذر نیست؛ اما مشهور علماء گفته اند: این طور نیست و بلکه این فرد، تکلیفی ندارد و عذر دارد، پس به نظر مشهور، اگر این فرد، جاهل قاصر است و سی سال روزه نگرفته ولی خودش قطع داشته که روزه ای ماه رمضان واجب نمی باشد، بر ترک روزه عقاب نمی شود اما بنا بر نظر مشهور، حتی اگر جاهل مقصر هم باشد، باز بر ترک روزه عذاب نمی شود اما بر تقصیرش در یاد گرفتن مسأله استحقاق عقوبت دارد.